

زبان مجال آشکار شدن وجود است

زبان‌ها به انحاء گوناگونی مجال آشکار شدن ساختار وجود را می‌دهند و هیچ زبانی نیست که به نحو فراخور وجود را در خودش بازنمایی کند.



زبان‌ها به انحاء گوناگونی مجال آشکار شدن ساختار وجود را می‌دهند و هیچ زبانی نیست که به نحو فراخور وجود را در خودش بازنمایی کند.

اگر فلسفه صورت‌بندی مفهومی و عقلانی هستی به نحو عام باشد، نقش مفاهیم در پژوهش فلسفی روشن خواهد شد. وقتی مفاهیم در ردای زبان به بیان می‌آیند، به دلیل اهمیت یافتن زبان در تحقیقات فلسفی سده‌های بیستم پی خواهیم برد. محمد رضا بهشتی، استاد فلسفه دانشگاه تهران برای اهل فن آشناست. دغدغه‌های عمده‌های او در سال‌های اخیر به گواه آثارش؛ (به خصوص سرویراستاری مجموعه‌های فرهنگی؛ نامه تاریخی مفاهیم فلسفی) و به شهادت موضوعاتی که در مجامع و سخنرانی‌های عمومی بیان می‌کند، مذاقه بر اهمیت زبان در تطور و شکل‌گیری مفاهیم فلسفی و میانجی‌گری زبان هرروزه به مثابه نخستین پایگاهی است که فلسفه مفاهیمش را از آن وام می‌گیرد. عصر چهارشنبه یازدهم خردادماه سال نود دکتر بهشتی در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران شماری از نتایجی را که تحقیقات اخیرش بدان‌ها منجر شده برای پژوهشگران فلسفه و اساتید این موسسه بیان کرد و پیرامون زبان به عنوان بنیادی برای فلسفه سخنرانی کرد.

دکتر بهشتی سخن را با اشاره به نسبتی که فهم ما از جهان به طور کلی و اندیشه فلسفی به طور خاص با زبان دارد آغاز کرد و گفت: در زبان ما صورت‌های اولیه اندیشه‌های فلسفی را باز می‌یابیم. وی سپس بحث خود را به دو بخش کوتاه و بلند تقسیم کرد و گفت: در بخش نخست بحثی نظری پیرامون اهمیت زبان در مباحث فلسفی طرح می‌کنم. این بحث خیلی مهم است و یک جلسه مجال طرح آن نیست، ضمن آن که اگرچه مستمعین عمدتاً با این بحث آشنا هستند، اما ممکن است شماری از دوستان نیازمند تمهید مفصل‌تری برای بحث باشند. اما در بخش دوم فارغ از مباحث نظری به طرح شماری از مصادیق خواهیم پرداخت که در طی سال‌ها تحقیق و کار در زمینه‌های فلسفی با آن‌ها مواجهه شدم و طرح آن‌ها در این‌جا چه بسا موجب شود که علاقه‌مندان با انگیزه بالاتری آن را دنبال کنند و به نکاتی توجه کنند که از دید بنده پنهان مانده است.

وی سپس به طرح بحث نظری پیرامون زبان و فلسفه پرداخت و گفت: وقتی سخن از سرآغازهای تفکر فلسفی می‌کنیم، توجه به این نکته حائز اهمیت است که چه مفاهیمی از پیش به صورت ناخودآگاه و با صورت نخستین‌شان در زبان روزمره موجود بوده و بعد به صورت یک اندیشه یا مفهوم فلسفی یا طرز نگرش فلسفی به خدا و هستی در آمده‌اند. البته باید توجه کرد که مقصود از زبان کاربرد قراردادی واژه‌ها در برابر مفاهیم نیست که به وضعی تعینی یا تعیینی به وجود آمده باشد. میان زبان و اندیشه پیوند ژرف‌تری برقرار است. ما در زبان به دنیا می‌آییم، در آن غوطه‌وریم ولی به دلیل آن که بسیار به ما نزدیک است، کم‌تر به خود مجال داده‌ایم درباره‌های آن بیاندیشیم. زبان برای ما امری آشکار و پنهان است، هم به طور بدیهی و تقریبی با آن آشناییم و هم به خود آن کم‌تر اندیشیده‌ایم. اما وقتی به زبان به طور عمیق می‌نگریم در می‌یابیم که با پدیده‌های شگفت و چه بسا شگفت‌انگیزترین پدیده‌ها مواجه هستیم، به گونه‌ای که شاید بتوان وجود انسانی را وجود زبان‌مند تعریف کرد. در زبان و با زبان جهان ما شکل می‌گیرد و افقی فراهم می‌آید که اندیشیدن ما در آن صورت می‌پذیرد، این اندیشیدن هم با زبان به بیان می‌آید. ما هم در زبان می‌اندیشیم و هم با زبان فهم ما نسبت به هستی به بیان در می‌آید. آن‌چه که در قالب واژه‌ها به صورت اصوات به بیان در می‌آید فهم ما از هستی و جهان است. تا کنون نظریه‌های فراوانی درباره‌های پیدایش زبان ارائه شده، اما به رغم این نظریه‌های متعدد، اطلاع ما از نحوه‌های پیدایش زبان در مجموع بسیار کم است. به نظر می‌رسد که چیزی که زبان می‌نامیم، بنیادی‌ترین ظهور وجود انسانی است. قدر مسلم آن است که زبان نحوه‌ای با نحوه‌ی وجودی انسان عمیقاً گره خورده است و انسان بدون زبان نمی‌تواند زندگی کند.

دکتر بهشتی با تاکید بر این‌که بیان تحکمی و مقطع این گزاره‌ها به دلیل نبودن فرصت است، گفت: فرض کنیم اگر زبان نبود، چه چیزهایی در زندگی انسانی ما نبود؟ به نظر می‌رسد که زبان آن عنصر و محملی باشد که زندگی بر پایه آن استوار است. چه بسا زبان مترادف با زندگی کردن انسان باشد. زبان در مواجهه با هستی به ما مدد می‌رساند و اصلاً زبان خود این مواجهه است. مواجهه ما با هستی با وساطت زبان و به میانجی آن صورت می‌گیرد. این وساطت ابزار نیست. زبان ابزاری در اختیار ما برای مواجهه شدن با جهان نیست. زبان طرح هستی‌شناختی وجود انسان است که آن را بر تمام هستی

می‌شود؛ اگر از این بحث مقدماتی که خود فرصت‌ها می‌شود؛ طلبد فراتر رویم و به زبان‌های گوناگون بنگریم، طرح‌های مختلفی از جهان را در می‌یابیم.

دکتر بهشتی در این بخش بحث به تفاوت‌هایی که زبان‌های مختلف در نگرش به جهان و هستی ایجاد می‌کنند، پرداخت و گفت زبان‌ها به نحای گوناگونی مجال آشکار شدن ساختار وجود را می‌دهند و هیچ زبانی نیست که به نحو فراخور وجود را در خودش بازنمایی کند. چون با هر آشکار شدنی در زبان (که عین فهم است) یک پنهان شدنی هم هست. چیزی پنهان می‌شود همان‌طور که چیزی دیگر آشکار می‌شود. وقتی به مطالعه زبان‌ها می‌پردازیم در می‌یابیم که هر زبان ویژگی‌های اختصاصی‌ای دارد که در زبان دیگر ممکن است وجود نداشته باشد. اندیشه بر این محمل (زبان) استوار است و در این بستر زبان است که می‌اندیشیم. به تعبیر مشهور هایدگر، متفکر هم‌چون زارع و برزگری است که شیارهای خودش را روی زمین و مزرعه زبان می‌کشد. زبان میدانی است که اندیشه در آن ظهور و بروز می‌یابد. از این دید زبان بی‌شباهت به میدان‌های نیرو نیست. این میدان در گذشته شکل‌گرفته است و اینک و حالا با ما ظهور و بروز می‌یابد. ما با و در آن سر بر آورده‌ایم. ما این گذشته را نمی‌شناسیم و برایمان یک ماقبل تاریخ محسوب می‌شود. به علاوه زبان امری ایستا نیست، بلکه پویاست و در معرض دگرگونی‌هاست. این دگرگونی‌ها به این دلیل است که وجود خودش را در آگاهی ما نو به نو آشکار می‌کند. ما در مواجهه با سایر زبان‌ها (غیر از زبانی که در آن هستیم) نظم و ساختار و احساس و اندیشه نویی را در می‌یابیم و با قلمرو دیگری از ساختارها و احساس‌ها مواجه می‌شویم. این مواجهه لزوماً فکری، فلسفی و معرفت‌شناختی نیست، بلکه دامنه‌اش فراتر از این است. وقتی با زبان دیگری مواجه می‌شویم، نحوه‌ی نگرش هستی که در این زبان خودش را آشکار می‌شود را در می‌یابیم. با آشنا شدن با این زبان و این نحوه‌ی نگرش، حتی نحوه‌ی مواجهه خودمان را نیز بهتر می‌فهمیم. این امری است که شاید بیشتر ما در تجربه زبان‌آموزی با آن برخورد کرده باشیم. وقتی به مشابَهت‌ها و مغایرت‌های زبان خودمان با زبانی که می‌آموزیم پی می‌بریم، لاقلاً با اعتماد و اطمینان بیشتری در مورد زبان خودمان نیز حرف می‌زنیم. انیوس روزی گفته بود که من سه قلب دارم، چون به سه زبان سخن می‌گویم. سه نوع دریافت، و سه احساس دارم، چون در سه زبان می‌اندیشم و سخن می‌گویم. ما در مواجهه با زبان‌های دیگر، با راه‌های دیگر اندیشه هم آشنا می‌شویم و چه بسا خودمان هم بتوانیم این شیوه‌های دیگر اندیشه را از آن خودمان کنیم.

دکتر بهشتی در ادامه به تجربه خودش در مواجهه با سایر زبان‌ها اشاره کرد و گفت: زبان‌ها ساختار متفاوتی دارند. من مدتی را سعی کردم با این حیطه آشنا شوم و اتفاقاً بسیار هم تجربه شگفت‌آوری است. مثلاً ما در زبان‌های مثل زبان خودمان (هندواروپایی) عادت کرده‌ایم که فعل‌ها و اسم‌ها صرف می‌شوند. اما زبان‌هایی نیز هستند که در آن‌ها اسم و فعل صرف نمی‌شوند. امکان صرف نشان‌دهنده نوعی مواجهه با هستی و جهان است که لزوماً این مواجهه در همه زبان‌ها امکان ندارد. مثلاً ما در زبان چینی صرف نداریم و من این امر را در مسافرتی که چند سال پیش به چین داشتم، با یک دانش‌پژوه چینی در میان گذاشتم. در چینی گویی ما زبانی مواجهیم که از یک‌سری اتم ساخته شده است که با در کنار هم قرار گرفتن معنا پیدا می‌کنند و خودشان منعطف نمی‌شوند و با چیزی که قصد بیان‌شان را دارند، وفق نمی‌یابند.

دکتر بهشتی پدیده‌ی بعدی را وجود زبان‌های چندمعنایی یا polysynthetic خواند و گفت: در این زبان‌ها در یک واژه چه به صورت مکتوب یا چه به صورت ملفوظ چند تصور در یک لفظ بیان می‌شوند. این معناها با یک‌دیگر درگیری یا incorporate دارند و در یک واژه متراکم می‌شوند. یا همه زبان‌ها وصف ندارند و برخی نیز وصف را به شیوه‌ای که ما به کار می‌بریم، ندارند. در برخی زبان‌ها دو یا چند واژه در کنار هم یک معنا را می‌رسانند که هر یک به تنهایی معنایی ندارند. برخی زبان‌ها انضمامی محض هستند یعنی انتزاع و کلیتی در آن‌ها وجود ندارد. مثلاً در زبان اسکیمویی مفهوم کلی برف را نداریم و برای هر شکل خاص و انضمامی برف، یک واژه دارند. بر عکس برخی زبان‌ها مفهوم انضمامی ندارند، و برای رسیدن به یک امر جزئی و مشخص باید مفاهیم کلی را به یک‌دیگر افزود. همانطور که در بحث کلی‌ها در فلسفه این بحث مطرح می‌شد که شاید اصلاً از افزودن کلی‌ها هیچ‌گاه به امر جزئی و مشخص نمی‌رسیم.

دکتر بهشتی گفت: تفاوت زبان‌ها ناشی از تفاوت نگرش‌هاست. این امر به خصوص زمانی خود را نشان می‌دهد که می‌خواهیم از یک زبان به زبان دیگر ترجمه کنیم. در ترجمه‌ها با جابجایی در معانی روبرو هستیم. یکی از موارد جالب ساختار جمله است. برخی زبان‌ها مثل زبان‌های سامی (از جمله عربی، سومری، اکدی، سریانی) ساختار دو پایه‌ای دارند، مثلاً در عربی می‌گوییم 171#؛ زیّدٌ طویلٌ؛ در این جمله رابطه‌ی 171#؛ است؛ را نداریم. بر این اساس برخی کوشیده‌اند با توجیهاتی یک نوع جایگزین برای آن بیاورند، این امر به خصوص در منطق و ساخت سه پایه‌ای آن مهم است. زیرا در غیاب رابطه فهم نقش آن دشوار است، بنابراین مثلاً گفتند به جای جمله مذکور بگوییم

171#&؛ زیدْ هُوَ طویلٌ؛ و افزودن 171#&؛ هُوَ؛ این مشکل را حل کرده؛ و بوعلی در منطق شفا وقتی در مورد رابطه حرف می‌زند، بسیار سعی می‌کند فقدان رابطه را توضیح دهد، اما در نهایت چون خودش فارسی‌زبان است، می‌گوید 171#&؛ وَ هُوَ مَا يُقَالُ بِالْفَارْسِيَةِ "است"؛ این نشان می‌دهد که در برگردان چه دشواری‌هایی رخ می‌دهد.

دکتر بهشتی در ادامه به ذکر برخی مفاهیم فلسفی پرداخت و گفت: واژه‌های یونانی کوسموس (cosmos) به معنای جهان در خودش نگرشی نسبت به جهان را روشن می‌کند. این واژه از مصدر کاسمئین به معنای آراستن و به نظم در آوردن آمده است که در لشکرآرایی نیز به کار می‌رود. این نظم زیباست و به همین خاطر است که امروزه هنوز هم در برخی فروشگاه‌های غربی بخشی به نام کاسمیتیکا برای فروش لوازم آرایشی و زیبایی وجود دارد. این نشان می‌دهد که در فهم یونانی در جهان نوعی زیبایی و آراستگی برقرار است. این طرز نگرشی بوده که میان طبیعت‌شناسان یونانی (فیزیولوگ‌ها؛ به تعبیر ارسطو) که می‌کوشیدند راجع به فوسیس (طبیعت)، لوگوس (حکایتی همراه توجیه در برابر میتوس که حکایتی فاقد توجیه است و متعلق باور) سخن بگویند، وجود داشته است. ایشان از کوسموسی حرف می‌زدند که در آن نظم هست، حتی نظامی قانون‌مند. فاصله از این مفهوم تا مفهوم نوموس بسیار کم است. یونانی وقتی می‌گفت کوسموس، نوعی قانون‌مندی را در آن لحاظ می‌کرد. اما آیا در سایر زبان‌ها وقتی از جهان سخن می‌گویند، آیا تاکیدشان بر قانون‌مندی است؟ خیر.

دکتر بهشتی در مورد مفهوم فوسیس به معنای طبیعت نیز گفت: این واژه که فیزیک از آن آمده است از دو بخش فو و سیس تشکیل شده است. در یونانی هر وقت می‌گوییم 171#&؛ فو؛ با یک روند و فرآیند مواجه هستیم. فو از عالم گیاهی آمده و به معنای بالیدن و برآمدن است و در آن پویایی و بالیدن وجود دارد. اما در ترجمه این واژه به زبان لاتین که بسیار هم به یونانی نزدیک است، برخی از معانی آن از دست می‌رود. این واژه در لاتین می‌شود natura؛ که در فرهنگ رمی بیشتر جنبه‌ای حقوقی دارد. اولاً این واژه از عالم جانوری می‌آید و به معنای دهانه‌های رحم مادر است که کودک از آن زاده می‌شود، ثانیاً جنبه‌ای حقوقی آن به این معناست که در فرهنگ رمی هویت فردی بسیار اهمیت دارد و این که هر کس از کدام بطن زاده شده باشد، حائز اهمیت است و این فقط در مورد انسان نیست، بلکه در مورد اشیا و حتی خدا نیز به کار می‌رود. مثلاً می‌گویند natura re orem؛ دیده می‌شود که اینجا دیگر آن جنبه بالیدن از میان می‌رود و به سمت نوعی ایستایی حرکت کردیم. جالب است که واژه عربی طبیعت از مصدر طبع (مهر زدن، تثبیت شدن) به مراتب بیشتر ایستاست. من برای اینکه بینم اولین بار کی این ترجمه صورت گرفته، بسیار گشتم و متأسفانه منابع اتیمولوژی در فارسی و عربی بسیار محدود است. به طور خیلی اتفاقی کتابی از معمر یافتم که در آن به این ترجمه اشاره شده بود و جالب بود که در آن معمر به نظرش می‌رسد که در ترجمه فوسیس به طبیعت گویی اشکالی وجود دارد.

دکتر بهشتی در ادامه به دیگر مصادیق ویژگی‌های زبان اشاره کرد و گفت: یکی از اموری که به آن برخوردیم صیغه آتوریست (Aorist) در زبان یونانی است. این صیغه که ماضی است، غیر از ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی بعید و ماضی نقلی است. فهم این صیغه کاملاً به زمینه و سیاقی که در آن به کار رفته است، ارتباط دارد و معمولاً از آن سه چیز را می‌فهمیم: اول مطلق فعل در زبان گذشته، دوم آغاز گرفتن یک فعل در زمان گذشته یا جریان این آغاز گرفتن و سوم جریان پایان گرفتن. این صیغه در زمان ارسطو به خصوص بسیار به کار می‌رفته و می‌رفته. در تحقیقی خوبی دیدم که در این مورد بود که اگر این صیغه نبود، طرح مساله فلسفی قوه و فعل (دونامیس و انرگیا به معنای در کار بودن) صورت نمی‌گرفت. حاصل این تحقیق این بود که اگر چنین ساختاری در زبان نبود که حالی از این طرز نگرش به جهان است، طرح مساله قوه و فعل نزد ارسطو را نداشتیم. یا در جای دیگری تحقیق عالمانه‌ای دیدم راجع به ایده‌ها؛ ما در بسیاری از زبان‌ها مسئله جنس را داریم، یعنی اسم‌ها؛ یا مونثند یا مذکر. حال در زبان یونانی صیغه خنثی نیز داریم، این امر این امکان را در اختیار انسان می‌گذارد که به امور فارغ از جنسیت‌شان بنگرد. این امکان یک قرارداد نیست، بلکه به دلیل طرز نگرشی است که خودش را آشکار می‌کند. حتی این که امری مذکر باشد یا مونث خودش خیلی جالب است، اما مهم‌تر از آن وجود حالت خنثی است. در تحقیق زبان‌شناسانه‌ای خوبی دیدم که محقق نشان می‌دهد که طرح مساله ایده‌ها؛ از جانب افلاطون به دلیل وجود صیغه خنثی در زبان یونانی ممکن شده است. اصلاً انکار افلاطون در این صیغه تامل کرده است و امور را نه در وجه مذکر یا مونث بودن که فارغ از این امور دیده است. بنابراین این امر در زبان یونانی موجود بوده و زبان این زمینه را فراهم نموده است که یک مفهوم فلسفی شکل بگیرد.

دکتر بهشتی در پایان به حالت واسطه (مدیال) در زبان یونانی و فرانسه اشاره کرد و گفت: معمولاً ما دو وجه معلوم یا مجهول را برای فعل به کار می‌بریم. وقتی یک فعل از فاعلی سر می‌زند و به خودش هم بر می‌گردد و در واقع تعدی نمی‌کند، بلکه آن‌چه صورت می‌گیرد روی خودش است. این امری بین معلوم و مجهول است که به آن وجه مدیال یا واسطه گویند و در زبان یونانی نیز زیاد کاربرد دارد. نوع نگرش رواقی درباره فعال و آزادی در فعال ولو این که عوامل بیرونی بر ما جبر دارند، بسیار به این حالت فعل ربط دارد. این که خود انسان کاری را انجام داده است، ولو این که تمام عوامل در جهت عکس

اراده انسان باشند، با این وجه فعلی به خوبی بیان می‌شود. به هر حال این شیارهای اندیشه روی زمینی کشیده می‌شود؛shy که امکان را فراهم می‌شود؛ آورد تا این اندیشه‌ها؛shy به ثمر بنشینند. قصد من نیز جلب توجه به این موضوع است.

موسسه فلسفه ایران